



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

مسئله سیزدهم از مسایل هفده گانه ای که محقق در شرایع مطرح فرمودند^۱ فروع فراوانی را در بر دارد که برخی از آن فروع گذشت. عصاره فرع اول و دوم و امثال آن این شد که «مهر المسمی»، «بتمامه» به مجرد عقد، ملک زوجه می شود و این ملک هم ملک طلق است. حکم سوم آن است که بین مال طلق و مال متزلزل فرق است؛ در عین حال که طلق است یعنی مثل وقف نیست مثل رهن نیست نیمی از آن متزلزل است و اگر بخواهد در مهر تصرف بکند جایز است چون خاصیت ملک طلق جواز تصرف است و اگر تصرف کرد نیمی از آن را حالا یا به شوهرش بخشید یا به شخص دیگر بخشید تصرف کرد و از بین برد هیچ فرقی بین بخشیدن این نیم به شوهر یا به دیگری نیست لذا اگر نیمی از این مهر را به شوهر بخشید آن گاه طلاق قبل از مساس رُخ داد او نیمی از این مهر را باید به شوهر بدهد چون آنچه را که به شوهر داد مال خودش بود آنجایی که می توانست ببخشد و چون نیمی از مهر به عنوان ملک متزلزل در اختیار او بود او باید این ملک را به صاحبش برگرداند لذا در آن فرع اول فرمودند «الصداق يملك بالعقد على أشهر الروايتين» و اما «و لها التصرف فيه قبل القبض على الأثبه» که گذشت و اگر چنانچه طلاقی قبل از مساس رُخ داد «عاد إليه النصف» چه آن نصف را قبلاً به شوهر بخشیده باشد یا به دیگری بخشیده باشد یا در کار دیگر صرف کرده باشد «على أي حال» این نصف ملک متزلزلی بود که مالک آن شوهر بود

۱. شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، ج ۲، ص ۲۷۴.

«عند الطلاق قبل المساس» و قبل از مساس در اختیار این زن قرار داشت و اگر شرطی کردند که «عند المطالبة» یا «عند الإستطاعة» یا «تقسیماً» این مهر تحویل زن داده بشود برابر «الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ»^۱ باید عمل بشود. هیچ وقت تسلیم مهر به زوجه واجب نیست «إلا بعد المساس»؛ آن روایاتی که قبلاً خوانده شد و الآن بازخوانی می‌شود که دارد «إذا حصل المساس وجب المهر» وجوب مهر را می‌رساند نه اصل ملکیت مهر را، آن بزرگوارانی که در فرع اول که «الصدق يملك بالعقد» روایات آمیزش را معارض قرار دادند معلوم می‌شود که تام نبود. عصاره آن روایات این است که اگر آمیزش حاصل شد تسلیم مهر واجب است، نه مهر ملک زوجه می‌شود. آن ادله چهارگانه‌ای که می‌گفت «الصدق يملك بالعقد» معارض ندارد، این ادله‌ای که در روایات است که «إذا حصل المساس وجب المهر» برای مقام تسلیم است نه مقام تملك لذا بین اینها را «تبعاً للنصوص» فرق گذاشتند.

مرحوم صاحب جواهر «وفاقاً للمحقق» می‌فرماید: «و إذا طلق الزوج عاد اليه النصف و بقي للمرأة النصف فلو عفت عن مالها كان الجميع للزوج» اگر نیمی از مهر را قبلاً به شوهر بخشید نیمی از مهر در دست او است و طلاق قبل از مساس رُخ داد، همه مهر در اختیار زوج است؛ اما آن نصف اول که به شوهر هبه کرده بود و این نصف دوم که ملک زوج است باید پردازد.^۲

یک فرقی بین «ذمه» و «ذهن» است؛ «ذمه» یک امر اعتباری است چیزی در خارج به عنوان ذمه نداریم ولی «ذهن» یک موجود تکوینی و یک موجود خارجی است در قبال «عین» است آثار عینی و خارجی دارد ذهن یک وجود خارجی است منتها جایش در نفس است؛ مثل «عدل» که عدل یک موجود خارجی است وصفی است

۱. تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان)، ج ۷، ص ۳۷۱.

۲. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۳۱، ص ۱۰۹.

خارجی منتها قائم به نفس است، خود «علم» موجود خارجی است منتها قائم به نفس است. ما یک «علم» داریم و یک «وجود ذهنی» که در علوم عقلیه بین «علم» و بین «وجود ذهنی» فرق‌ها گذاشتند آن را در یک باب ذکر کردند این را در باب دیگر ذکر کردند؛ «علم» موجود خارجی عینی است منتها جایش نفس است مثل «عدل»، عدل که موجود ذهنی نیست، شجاعت، قوّت، عفت اینها که موجود ذهنی نیست موجودی که در خارج است و مفهومی از او به نفس آمده می‌شود موجود ذهنی که اصلاً وصف نفس است؛ مثل اینکه این چوب در خارج است و رنگ آن هم خارج است، «نفس» یک موجود خارجی است وصف آن هم موجود خارجی است، «علم» چیزی است «وجود ذهنی» چیزی دیگر، «علم» موجود خارجی است اما «ذهن» که وجود خارجی است اینها را دارد؛ ولی «ذمه» یک امر اعتباری است براساس قرارداد عقلا است ما چیزی در خارج به عنوان «ذمه» نداریم اینها قرارداد است.

منتها قسمت مهم این مسئله «عفو» این است که اگر چنانچه مهریه دین باشد عفو او مؤثر است یعنی به منزله ابراء است ذمه زوج ساقط می‌شود ولی اگر مهریه عین خارجی بود زمینی بود، خانه‌ای بود، فرشی بود، نیمی از این مهر را زوجه عفو کند یعنی چه؟! اینکه ابراء ذمه نیست اینکه دین نیست این باید به عقد هبه برگردد. ابراء حالا چون ایقاع است نه اطلاع زوج لازم است نه رضایت او، خاصیت ایقاع همین است ایقاع یک طرفه است و به دست آن ایقاع کننده است چه طرف دیگر بداند یا نداند، قبول نکند یا نکند. اگر زید در ذمه عمرو طلبی دارد و این طلب را ابراء کرد چه بدهکار بداند چه نداند، چه راضی باشد چه نباشد، ذمه او ساقط می‌شود چون ابراء است و زمام آن به دست مالک است ولی اگر مهر عین خارجی بود یک زمینی بود، یک خانه‌ای بود، اینجا جای ابراء نیست و اگر گفتند عفو کردند که آیه ناظر به عفو است باید به عقد خارجی برگردد چون امر کلی که بگوییم عفو

کرد بدون اینکه براساس معیاری باشد که پذیرفته نیست باید در یک معیاری بگنجد، او عفو کرد یعنی چه؟ یعنی عقد هبه کرد این شخص می‌شود «واهب» آن شخص می‌شود «متهب» این هم می‌شود «عین موهوبه» عقد است و عقد ایجاب و قبول می‌خواهد لذا اگر مهریه عین باشد «إلا و لابد» زوج باید بداند و باید قبول بکند تا اثربخش باشد. گاهی در برخی از موارد «عفو» کار «إبراء» را می‌کند.

این مقدمه برای آن است که وقتی این بحث روایی ما تا حدودی به پایان پذیرفت و به خدمت آیات قرآن رفتیم مشخص می‌شود اینکه خدا می‌فرماید: ﴿إِلَّا أَنْ يَعْفُوَا أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي بَيْنَهُ عَقْدَةُ النِّكَاحِ﴾^۱ یعنی چه؟ حالا «فی الجملة» اینها «عفو» را اینجا مطرح کردند اما در جایش توضیح دادند که اگر دین باشد عفو او ابراء است و با همین ایقاع است به مجرد ایقاع برائت حاصل می‌شود چه زوج بداند یا نداند راضی باشد یا نباشد ولی اگر عین خارجی بود عین که جای ابراء ندارد عین که در ذمه نیست تا بگوییم ذمه او را تبرئه کرده است عین خارجی در خارج وجود دارد تعلق ملکی عهده‌داری‌اش به این مرد است یا به بدهکار دیگر و بازگشت عفو از عین به هبه است و هبه هم عقد است و عقد هم ایجاب و قبول می‌خواهد.

اینجا فرمودند که اگر نصف را قبلاً داده باشد به زوج «فلو عفت عن مالها كان الجميع للزوج»، «و کذا لو عفا الذی بیده عقد النکاح» در آیاتی که حالا الآن می‌خوانیم این قسمت را مشخص فرمود که اگر آن نصف را یا بخش دیگری از مهر را خود زن عفو کند، اینکه گفتیم ﴿وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ ... فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ﴾^۲ جا ندارد برای اینکه خودش عفو کرده است ﴿إِلَّا أَنْ يَعْفُوَا﴾ - این ﴿إِلَّا أَنْ يَعْفُوَا﴾ فعل جمع مؤنث

۱. سوره بقره، آیه ۲۳۷.

۲. سوره بقره، آیه ۲۳۷.

است نه جمع مذکر گرچه به حسب ظاهر «واو» در آن است و امثال آن، این جمع مؤنث است - آن نساء ﴿أَوْ يَغْفُوا﴾
الَّذِي بِيَدِهِ عَقْدَةُ النِّكَاحِ﴾ این ﴿أَوْ يَغْفُوا﴾ الَّذِي بِيَدِهِ عَقْدَةُ النِّكَاحِ﴾ مصادیقی دارد که حالا «فقه» آن مصادیق را به
عهده گرفته است.

سوره مبارکه «بقره» آیه ۲۳۷ عبارت از این است، اصل آن در ۲۳۶ است که ﴿لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ
مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً﴾ طلاق دادید قبل از مساس یا قبل از اینکه مهری تعیین کنید چون مهر نه
جزء عقد است و نه شرط عقد، بدون مهر عقدی کردید این عیب ندارد اگر طلاق دادید ولی ﴿وَوَيْتَعُوهُنَّ﴾ یک
متاعی یک مالی به زوجه بدهید منتها چون تعیین نشده ﴿عَلَى الْمَوْسِعِ قَدَرُهُ وَعَلَى الْمُقْتَرِ قَدَرُهُ﴾ - که بحث آن
گذشت - ﴿مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ﴾ اما عمده آیه ۲۳۷ است که فرمود: ﴿وَإِنْ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ
تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً﴾ «مهر المسمى» قرار دادید ولی قبل از مساس طلاق رُخ داد، ﴿فَنِصْفُ مَا
فَرَضْتُمْ﴾ مال او است و نصف دیگر هم به شما برمی گردد، این نصف را باید به آنها بپردازید. ﴿إِلَّا أَنْ يَغْفُونَ﴾ چون
ضمیر جمع مؤنث سالم آورده بود ﴿وَإِنْ طَلَقْتُمُوهُنَّ﴾، اینجا هم فعل جمع مؤنث سالم هست ﴿إِلَّا أَنْ يَغْفُونَ أَوْ يَغْفُوا﴾
الَّذِي بِيَدِهِ عَقْدَةُ النِّكَاحِ﴾ یا خودشان عفو بکنند یا آن کسی که عقده نکاح است، این عقد نکاح که بسته می شود
عقد را عقد گفتند برای اینکه بستن است گره بین زوجین است او عفو بکند البته اگر او ولی باشد غبطه «مولى»
علیه را باید در نظر بگیرد و مشروع است اگر پدری است بچه نابالغی داشت عقد کرد حالا می خواهد عفو کند
این حتماً غبطه و منفعت و مصلحت «مولى علیه» را مراعات می کند اما اگر چنانچه ولی نباشد در بعضی از
روایات برادر آمده است بعضی از بستگان نام آنها برده شد مستحضرید برادر نه ولی است و نه کسی است که

﴿بَيِّدْهُ عَقْدَةُ النِّكَاحِ﴾ باشد «نعم»! اگر این دختر صغیره باشد و این برادر وصی پدر باشد، وصی نوعی ولایت

است البته این هم جزء اولیایی است که باید غبطه و مصلحت و منفعت «مولی علیه» را در نظر بگیرد.

پرسش: اگر هیچ کس را ندارد، امام باید تعیین کند؟

پاسخ: بله، حاکم شرع برای همین است اینکه روی زمین نمی ماند هیچ حکمی زمین نمی ماند یا حاکم شرع است یا

عدول مؤمنین است یا فسّاق مؤمنین به هر حال کشور نظم می خواهد. اینکه مرحوم شیخ مطرح کردند به همین

مناسبت است «بالإصالة» امام مسلمین است بعد «من يقوم مقامه» است بعد عدول مؤمنین است بعد هم فسّاق

مؤمنین. آن استدلال وجود مبارک حضرت امیر در نهج البلاغه که خوارج می گفتند «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» فرمود چرا شما

مغالطه می کنید؟! «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» یعنی قانونی جزء قانون الهی نیست این حق است ما که نمی گوئیم غیر از خدا

کسی حاکم باشد می گوئیم غیر از خدا باید یک امیری باشد یک مسئولی باشد که کشور را اداره کند شما یک طور

حرف می زنید و طور دیگری فکر می کنید! شما آیه ﴿إِنَّ الْحُكْمَ﴾^۱ را می خوانید آنکه در ذهنتان است «لا عماره»

می خوانید نفی حکم از غیر خدا می کنید نفی عمارت و مسئولیت از غیر خدا می کنید یک طوری حرف می زنید و

طور دیگری فکر می کنید! این بیان نورانی حضرت است در نهج البلاغه که دارید مغالطه می کنید ما که نمی گوئیم

برای غیر خدا حکم است ولی شما می گوئید «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» منظورتان «لا عماره إلا لله» است یعنی غیر از خدا

کسی نمی تواند امیر باشد، وزیر باشد، مسئول باشد ما که الآن عمارت را قبول کردیم که نمی گوئیم حکم دست ما

است حکم برای خدا است ولی شما یک طور حرف می زنید و طور دیگری فکر می کنید! شما حکمی حرف می زنید

ولی عمارتی فکر می کنید! این بیان صریح حضرت است در نهج البلاغه که به خوارج گفته است فرمود مگر ما

۱. سوره انعام، آیه ۵۷؛ سوره یوسف، آیات ۴۰ و ۶۷.

می‌گوییم که غیر از خدا حاکم باشد؟! ما می‌گوییم مردم امیر می‌خواهند یا نمی‌خواهند؟ وزیر می‌خواهند یا نمی‌خواهند؟ مسئول می‌خواهند یا نمی‌خواهند؟ شما این را منکر هستید.^۱

بنابراین اگر کسی ولی باشد که ﴿بِيَدِهِ عَقْدَةُ النِّكَاحِ﴾ است او حتماً مصلحت «مولی علیه» را مراعات می‌کند در اینکه کجا عفو است و کجا عفو نیست و اما اینکه در روایات دارد برادر و مانند آن یا این برادر وصی است یا وکیل تام است اگر نه وصی باشد نه وکیل حقی ندارد دخالت بکند. اگر در روایات ما مسئله «أخ» و امثال «أخ» «أخوت» و اینها مطرح است محمول است بر اینکه این برادر، برادر بزرگ‌تر بود و پدر او را وصی قرار داد و وصی هم ولی است. اولیاء را که می‌شمارند امام ولی است، وصی ولی است، پدر ولی است، جد ولی است، اینها در ردیف اولیاء هستند اگر حوزه وصایت رسید به سرپرستی اینها در مسئله عقد نکاح و مانند آن این همیشه ولی است و اگر حوزه وکالت توسعه داشت به جایی رسید که بتواند دخل و تصرف در مهر بکند در کم و زیاد کردن در عفو و غیر عفو می‌شود ولی و گرنه اگر کسی وکیل او بود در مجرد ایقاع عقد او چه ستمی دارد که عفو بکند؟!

اما در این آیه که فرمود: ﴿إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ﴾ که مشخص است خود زن‌ها، ﴿أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عَقْدَةُ النِّكَاحِ﴾ این کسی که «بیده عقد النکاح» است یا به جعل شارع است «و هو الولی و الوصی» یا به جعل خود زوجه است «و هو الوکیل التام» در صورتی که قلمرو وکالت او تا محدوده بخشودن مهر هم باشد ﴿إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عَقْدَةُ النِّكَاحِ﴾ بعد برای تحکیم اصول خانواده خطاب به زن و مرد شوهر و زوجه می‌فرماید: ﴿وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَلَا تَنسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ﴾ چون مال باعث قوام نیست آنچه که اساس زندگی را گرم نگه می‌دارد همان مودت و محبت است. این بیان نورانی خدا در قرآن برای تحکیم خانواده همین است فرمود حالا یک جهیزیه است

۱. نهج البلاغة (للصبحی صالح)، خطبه ۴۰.

یک مهریه است آنها جزء آداب و سنن است که در هر ملتی و نخله‌ای به هر حال است اما آن اساس طبیعی که ذات اقدس الهی بین زن و شوهر قرار داد دو چیز است، یک؛ و تقسیم مسئولیت است، دو؛ آن دو چیزی که مشترک است و با آن زندگی زن و شوهر سامان می‌پذیرد فرمود: ﴿خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً﴾^۱ این دو چیز است که عامل تشکیل خانواده است: یکی دوستی عاقلانه و یکی گذشت از لغزش‌های دیگری آن هم مهربانانه این دو چیز است که زندگی را گرم نگه می‌دارد ﴿وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً﴾ اگر دوستی روی غرائز جوانی باشد سنّ همین‌که بالا آمد و غریزه اُفت کرد آن دوستی کمتر می‌شود علقه زن و شوهر هم کمتر می‌شود ولی اگر مودّت براساس عقیده و احترام متقابل مکتبی باشد هر چه سنّ بالاتر می‌آید علاقه بیشتر می‌شود ﴿وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً﴾ این جعل الهی است ﴿وَ رَحْمَةً﴾ به هر حال هر کدام از ما یک لغزشی داریم آن وقت فوراً آن دیگری اگر ببخشد مهربانانه این را تحمل کند دوباره شوهر برمی‌گردد ترمیم می‌کند این در روایات ما هست همه ما کم و بیش با این دامدارها و با این رمه‌دارهایی که اطراف شهر ما هستند بی‌ارتباط نیستیم حرف آنها این است که اگر کسی ناشناسی نزدیک این دام ما بیاید این سگ‌ها پارس می‌کنند ولی اگر این شخصی که وارد شد بنشیند این سگ می‌فهمد که او قصد اعتراض و قصد غارت و چیزی ندارد این سگ هم پارس خود را رها می‌کند که آدم وقتی بنشیند سگ کاری با او ندارد شما در روایات اخلاقی ما می‌بینید دستور ائمه (علیهم السلام) است که اگر کسی عصبانی شد که می‌خواهد یک حرف تند بزند در منزل فوراً بنشیند این سگ نفس دارد آدم را می‌گیرد بعد پشیمان می‌شود بنشیند یا از آنجا فاصله بگیرد، همین است!^۲ آنجا که تشکیلات کلاب و

۱. سوره روم، آیه ۲۱.

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۳۰۲؛ «فَقَالَ إِنَّ الرَّجُلَ لَيَغْضَبُ فَمَا يَرْضَى أَبَدًا حَتَّى يَدْخُلَ الثَّارَ فَأَيُّمَا رَجُلٍ غَضِبَ عَلَيَّ قَوْمٍ وَ هُوَ قَائِمٌ فَلْيَجْلِسْ....».

امثال آن نیست یک عده به صورت سگ محشور می‌شوند همین است، کسی دیگر نیست که آدم را گاز بگیرد، همین است! فرمود روزی می‌رسد که اینها دست‌هایشان را گاز می‌گیرند از شدت عصبانیت و پشیمانی. این مستحب است یعنی مستحب اخلاقی است منتها از بس «فقه» با «اخلاق» و «اخلاق» با «فقه» تنیده است که می‌شود «اخلاق» را در ردیف «فقه» شمرد. شما در مستحبات وضو ملاحظه بفرمایید که وضو چند جا مستحب است، وضوهای مستحبی مشخص است کسی می‌خواهد حرم برود یا قرآن بخواند، دعا بخواند، زیارت بخواند، اینها وضوهای مستحب است، وضوی واجب هم که مشخص است وضو گرفت در منزل حالا می‌خواهد برود مسجد نماز بخواند، در روایات ما هست در بحث استحباب وضو است که - خدای ناکرده - یک دروغی گفت یا یک ظلمی کرد «بالظلم أو الکذب» در بین راه یک خلاقی کرد به کسی ظلمی کرد یا یک دروغی گفت، مستحب است وضو بگیرد.^۱ این گره خوردن «اخلاق» به «فقه» است اصلاً «فقه» برای همین ترکیه نفس است.

این آیه چه فرمود؟ فرمود به اینکه ﴿جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً﴾ که دوستی عاقلانه باشد نه براساس غریزه ﴿وَرَحْمَةً﴾ هر کدام اشتباه کردند دیگری فوراً ببخشد در صدد انتقام نباشد این باید سامان بپذیرد این دو چیز است درست است آن مهریه و جهیزیه یک امر عادی است اما این دو چیز به منزله مهریه و جهیزیه است که اساس زندگی را این دو امر نگه می‌دارد نه آن دو چیز.

اما تقسیم مسئولیت؛ یک سلسله چیزهایی را فرمود که نفقه و امثال آن را در آیات دیگر فرمود که مسکن و امثال آن را مرد باید بپردازد اما سکینت و آرامش زندگی به عهده کیست؟ درست است که مرد می‌تواند مسکن تهیه کند اما آن قدرت و آن هنر را ندارد که سکینت و آرامش خانه را تهیه کند این یک قلب رئوف می‌خواهد مرد

۱. ر. ک: تحف العقول، ص ۳۶۳؛ «إِنَّ الْكَذِبَةَ لَتَنْقُضُ الْوُضُوءَ».

فاقد این فضیلت است فرمود خانه را قلب رئوف و مهربان اداره می‌کند بچه‌ها را پرورش او و نگرش او اداره می‌کند ﴿خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجاً لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا﴾ شما هم آرامش می‌خواهید آن قدرت در شما نیست که خودتان را حفظ کنید. چرا زن زود گریه می‌کند؟ این از پُر برکت‌ترین نعمت‌هایی است که خدا به زن داده، این قلب مهربان است، عطوف است، عاطفه است که زندگی را گرم نگه می‌دارد. حضرت فرمود: «تَزَاوَرُوا»^۱ یکدیگر را فراموش نکنید به زیارت یکدیگر بروید «فَإِنَّ فِي زِيَارَتِكُمْ إِحْيَاءَ لِقُلُوبِكُمْ وَ ذِكْراً لِأَحَادِيثِنَا» وقتی شما دور هم جمع شدید سخنان ما را نقل می‌کنید شیعیان ما هستید، وقتی دور هم جمع شدید حرف‌های ما را نقل می‌کنید، حرف‌های ما کار مادرانه را انجام می‌دهد «تَزَاوَرُوا فَإِنَّ فِي زِيَارَتِكُمْ إِحْيَاءَ لِقُلُوبِكُمْ وَ ذِكْراً لِأَحَادِيثِنَا وَ أَحَادِيثُنَا تُعْطَفُ بِبَعْضِكُمْ عَلَى بَعْضٍ» الآن همه ما شنیدیم و مکرر هم می‌گوییم که «سنگ روی سنگ بند نمی‌شود» این یعنی چه؟ یعنی دو تا مرد نمی‌توانند بسازند، دو تا برادر نمی‌توانند بسازند. اینکه می‌گوییم «سنگ روی سنگ بند نمی‌شود» الآن کسی خواست بُرجی بسازد، خانه‌ای بسازد، قصری بسازد، بخش اول را که سنگ گذاشت بخش دوم را اگر بخوهد سنگ بگذارد سنگ که روی سنگ بند نمی‌شود یک ملات نرمی لازم است این بُرج با این ملات نرم بالا می‌رود، فرمود سخنان ما آن ملات نرم است که این سنگ‌ها را با هم جمع می‌کند، عاطفه زن آن ملات است، این بهترین نعمتی است که ذات اقدس الهی قرار داده است، فرمود شما قدر زن را نمی‌دانید، زن این جلال و شکوه را دارد که قصری برای شما بسازد چون مهر و محبت و عاطفه آن است که زندگی را گرم و جذب می‌کند

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۱۸۶.

﴿خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا﴾ یعنی سکینت، مسکن سنگ و گِل را مرد فراهم می‌کند اما سکینت دل به عهده زن است ﴿لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا﴾.

اینجا هم فرمود مسئله «مهر» را بهانه قرار ندهید، مسایل دیگر را بهانه قرار ندهید ﴿وَأَنْ تَعْفُوا﴾ بهتر است ﴿وَلَا تَتَسَوَّاءُ الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ﴾، این درست است که حکم اخلاقی است اما حکم فقهی را در بر دارد.

پرسش: ...

پاسخ: سرّش این است که ما تمرین عملی نداریم، خیلی‌ها نذر می‌کردند که اگر - خدای ناکرده - حرف ناصوابی از زبانشان در آمد دو روز روزه بگیرند یا مثلاً فلان قدر کفاره بدهند، شنیدن موعظه ولو آدم بداند اثر دارد.

پرسش: ...

پاسخ: هر عامی یک استثنایی دارد آن حرفی دیگر است اما اگر چنانچه آن مرد وظیفه خودش را انجام بدهد این هم ﴿لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا﴾ خواهد بود، گاهی البته در بین هزارها نفر گاهی این‌طور پیدا می‌شود گاهی مرد گاهی زن ولی اساس خلقت بر این است. اینجا هم فرمود: ﴿وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى﴾ می‌بینید الآن بحث خانه‌داری است، بحث زندگی است، تقوا که یک امر اخلاقی است در ریشه امنیت خانوادگی آمده است. یک وقت انسان می‌گوید تقوا دارد آن وقت مستحباتش را انجام می‌دهد خلاف نمی‌کند در جامعه حرفی دیگر است اما عطف بودن، مهربان بودن، از لغزش یکدیگر گذشتن، فرمود با تقوا زندگی بهتر می‌شود ما خیال می‌کنیم تقوا همان ذکر است، نه! آن هم یک گوشه است. اگر ما «اخلاق» را از «فقه» جدا ندانیم، «فقه» را از «اخلاق» جدا ندانیم، تقوا هر دو را شامل می‌شود، هم آن مستحبات را شامل می‌شود و هم این آداب را شامل می‌شود، اینها توصلی است آنها تعبدی است، تقوا در توصلیات هم هست. فرمود این زندگی شما را گرم‌تر می‌کند ﴿وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى﴾ مگر اینجا قصد

قربت لازم است؟! مگر این زکات است که عبادت باشد تا قصد قربت باشد؟! کسی زکات اخلاقی دارد کسی نسبت به او بدرفتاری کرد، او صرف نظر کرد و رفت، عصبانی شد خواست یک چیزی بگوید فرمایش امام (سلام الله علیه) به ذهن او آمد این سگ دارد حمله می‌کند یا بنشین یا برو! الآن یک ناشناسی وقتی رهمه‌سرا رفت و این سگ حمله می‌کند او یا می‌نشیند یا می‌رود سگ که پارس نمی‌کند. خیلی این حرف پیام دارد که فرمود وقتی عصبانی شدی یا از آن اتاق برو بیرون یا بنشین! شما نمی‌دانی چه کسی دارد حمله می‌کند مستحب یعنی مستحب اخلاقی است این «اخلاق» هم به «فقه» برمی‌گردد. پس معلوم می‌شود تقوا تنها نماز مستحبی و نافله شب و ذکر و امثال آن نیست گذشت از اشتباه همسر هم همین طور است. الآن بحث خانوادگی است بحث مهریه است فرمود: ﴿أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى﴾. این بزرگان ما این کلمه «التَّقَى رَسُّ الْأَخْلَاقِ أَوْ رِئِيسُ الْأَخْلَاقِ» در کتاب‌های اخلاقی است، این بخش اخلاق شرح منظومه حکیم سبزواری آنجا دارد به اینکه

یکذب مستعین حقّ إذ قری *** ثمّ إذ المهمّ جا غیرا یری^۱

بعد از آن اشعار این را دارد، فرمود آنها که نماز می‌خوانند می‌گویند: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾^۲ او دروغ می‌گوید برای اینکه یک مشکلی که پیش آمد فوراً به دیگری مراجعه می‌کند کاری به حلال و حرام ندارد. «یکذب مستعین حقّ إذ قری» که گفت ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾، «ثمّ إذ المهمّ جا غیرا یری» در آن بخش‌ها دارد که «التَّقَى رِئِيسُ الْأَخْلَاقِ»^۳ معلوم می‌شود اختصاصی به مستحبات ندارد، اختصاصی به عبادات ندارد، اختصاصی به

۱. شرح المنظومة، ج ۵، ص ۳۸۰.

۲. سوره حمد، آیه ۵.

۳. نهج البلاغة (للصبی صالح)، حکمت ۴۱۰.

تعبدیات ندارد، در توصلیات هم هست، در امور خانوادگی هم هست، اینکه عبادی نیست، اینکه قصد قربت نیست که اگر کسی قصد قربت نکند باطل است، نه! اگر قصد قربت هم نکند به این آیه عمل کرده است.

«نعم!» اگر - معاذ الله - گرفتار ریا و امثال آن است که حساب دیگری دارد او که به جایی نمی‌رسد اما لازم

نیست قصد قربت بکند، عصبانی شد می‌خواهد یک حرف تندی بزند دین می‌گوید یا بنشین یا برو! بعد مشکل پیدا

می‌شود چرا این کار را می‌کنی؟! فرمود این مسایل مالی باعث نشود که اساس خانوادگی شما آسیب ببیند ﴿وَأَنْ

تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَلَا تَنسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ می‌دانید و عنایت دارید که اسماء و افعال و

اوصافی که از ذات اقدس الهی در پایان هر آیه ذکر شد، آن اسم یا آن وصف ضامن مضمون آن آیه است یعنی آن

آیه را بخواهید استدلال کنید حدّ وسط آن این اسم است. گفتند عربی در بیابانی این آیه را می‌خواند که اگر این کار

را کردی ﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ﴾^۱ «إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» آن زن عرب آن پیرزن که

این آیه را شنیده بود نمی‌دانست که این آیه است و قرآن است به آن خواننده گفت یک بار دیگر هم بخوان، دو بار

بخوان، او بعد یادش آمد که «إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» نیست، از آن پیرزن سؤال کرد که شما مسلمان هستید؟ گفت نه،

قرآن دیدی؟ گفت نه، گفت از کجا فهمیدی که این ذیل با صدر سازگار نیست؟ گفت این کلام، کلام بزرگ و

حکیمانه است، این کلام حکیمانه صدر و ذیل آن باید هماهنگ باشد، اول آن به شدت و عصبانیت است که

﴿فَاجْلِدُوا﴾، پایان آن اگر «إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» باشد که سازگار نیست، ﴿إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ و مانند آن.

غرض این است که آنچه که در پایان هر آیه است دلیل محتوای آن آیه ضامن مضمون آن آیه است در این بخش هم فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾^۱ آن بینایی ذات اقدس الهی در مدیریت او است می بیند که چه کسی بجا می رود و بجا می آید، بجا حرف می زند بجا حرف نمی زند پس ﴿وَأَنْ تَعْفُوا﴾ نسبت به همه، ﴿وَلَا تَتَّبِعُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ﴾ نسبت به همه، اختصاصی به مرد یا اختصاصی به زن ندارد، فرمود برای مهریه اساس زندگی تان را به هم نزنید. این بخش راجع به عفو کردن است.

اما مرحوم صاحب وسائل (رضوان الله تعالی علیه) در جلد ۲۱ صفحه ۳۱۹ چند تا روایت داشت که «بَابُ أَنَّ الْمَهْرَ يَجِبُ وَيَسْتَقَرُّ بِالْدُّخُولِ» که روایات آن تقریباً قبلاً خوانده شد گاهی با حصر است گاهی بی حصر، آن ناظر به منطقه وجوب است که چه وقت بر مرد تسلیم مهر واجب است؟ آن وقتی که مساس حاصل شد.

«فَتَحْصُلُ» که «أَنَّ الصَّدَاقَ يَمْلِكُ بِالْعَقْدِ» حدوث آن این است و چون مالک شد فرع دوم آن تأمین است زن می تواند ولو قبل از قبض در مهر تصرف کند فرع سوم چه وقت واجب می شود بر زوج که مهر را تسلیم کند؟ «إِذَا حَصَلَ الْمَسَاسُ» همه اینها فارغ از آن مسئله شرط است که چه وقت بپردازند «عند الإِستِطَاعَةِ» باشد یا «عند المطالبة» باشد یا نقد باشد یا تقسیط باشد یا بخشی نسیه باشد و بخشی نقد باشد فارغ از آن شروط است.

پرسش: تسلیم در مطالبه است نه در مساس

پاسخ: تسلیم تمام مهر چه وقت واجب است؟ «إِذَا حَصَلَ الْمَسَاسُ»، مگر اینکه شرط بکنند اگر شرط کردند که این ملک مسلم مرا قبلاً باید بدهی او باید بدهد.

«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

۱. سوره بقره، آیه ۲۳۷.

